

Reflection Determinism and the *Kalile and Dimnehs Bahram* Shahi

F. Sajadi¹, N. S. Pezeshki²

بازتاب جبر و اختیار در کلیله و دمنه

بهرام‌شاهی

فرشته سجادی^۱، ناهیدسادات پزشکی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۰۵

چکیده

تعامل فرهنگی و ادبی دو ملت ایران و هند، به دلیل داشتن ریشه تمدنی مشترک از قدمت دیرینه‌ای برخوردار بوده است. تأثیرپذیری این دو فرهنگ را می‌توان در بررسی برخی از آثار ادبی از جمله کتاب کلیله و دمنه یافت. در این کتاب حیوانات دارای شخصیت بوده و در عالمی همانند عالم انسانی زندگی می‌کنند. با تأمل در کتاب مذکور می‌توان دریافت که اعتقاد به مشرب فلسفی جبر در مذهب هندو از یک‌سو و رواج اندیشه‌های جبر-گرایانه اشاعره در جامعه ایران قرن ششم از سوی دیگر، سبب شده است تا مضمون جبر به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی و کاربردی این کتاب شناخته شود؛ با این وجود در بررسی کتاب کلیله و دمنه با برخی از حکایات و امثال مواجه می‌شویم که هاله‌ای از اختیار بر آن سایه افکنده و بیانگر اندیشه‌های اختیارگرایانه نویسنده می‌باشد. این نوشتار سعی در بررسی این موضوع داشته و به تبیین نگرش نویسنده و تفکرات جبرگرایانه وی که در خلال حکایات انعکاس یافته است، می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: کلیله و دمنه، نصرالله منشی، جبر و اختیار، جامعه‌شناسی ادبیات.

Abstract

The cultural and literary exchanges between the two nations, Iran and India, possess an aging history which is because of the two nations' common civilization roots. These two cultures' interactions can be best discovered by studying some of the literary works such as *Kelile O Demne*. This book is one of the Indian ancient culture's successes wherein the animals have been personalized and live in a world like the human world. Considering the forenamed book, it can be found that believing the philosophical principle determinism in Hinduism on one hand, and propagating the thinkers' determinism thoughts in the sixth century's Iranian society on the other hand, has caused the determinism concept to get known as one of the key and operational concepts of this book; nevertheless, studying the *Kelile O Demne* book, we face some anecdotes and allegories which have been overshadowed by free will and are indicative of the author's free will thoughts. This paper tries to study this question and probe the author's attitude and his determinism thoughts which have been reflected within the anecdotes.

Keywords: *Kelile O Demne*, Nasrollah Monshi, Determinism and Free Will, Sociology in Literature.

1. M. A. Student in the Field of Persian Language Literature Islamic Azad University Shoushtar Branch.

2. Assistant Professor of Islamic Azad University Shoushtar Branch.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر. sajadi_fereshteh@yahoo.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر. dr.npezeshki@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

است. محور داستان‌های کلیله و دمنه مانند بسیاری از داستان‌های قدیمی روی دو قطب خیر و شر، یعنی قهرمان اصلی و شخص یا موجود مقابل او می‌باشد. محتوای داستان‌ها اغلب بر بُعد اخلاقی بوده، و نتیجه‌گیری در حول و حوش معنویت و کمالات بشری است و این زاده فرهنگ اخلاق‌گرا و غایت‌نگر جوامع و اقوام گذشته می‌باشد.

پیشینه تحقیق

با توجه به پیشرو بودن کلیله و دمنه در آوردن مضامین اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و کلامی تاکنون کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره آن نوشته شده که در میان این آثار، اشاراتی به مباحث سیاسی، فرهنگی و ادبی صورت گرفته است؛ چنانچه دکتر محمد محسن حمیدی در مقاله «پیوند ادب و سیاست فرهنگ سیاسی به روایت کلیله و دمنه» ضمن بررسی فلسفه سیاسی این کتاب، به نوع رویکردهای نویسنده نسبت به جهان و انسان در «داستان‌های بیدپای» اشاره کرده است؛ اما با تحقیقات به عمل آمده، اثری که به صورت مستقل به بررسی درونمایه‌های مختلف حکایات پرداخته و بیانگر انطباق آنها با جامعه نصرالله منشی باشد، وجود ندارد. در این مقاله، به نقد و بررسی جبر و اختیار به عنوان یکی از درونمایه‌های کلامی کتاب پرداخته می‌شود، و ضمن بیان افکار و اندیشه‌های نصرالله منشی که در خلال حکایت‌ها بازتاب یافته است، به نگرش نویسنده و جهان‌بینی خاص او در این زمینه اشاره خواهد شد. مقاله حاضر به روش کتابخانه‌ای به نگارش درآمده است و نگارندگان پس از جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز، آنها را به روش توصیفی - تحلیلی ارائه داده‌اند. تأثیر محیط و اوضاع اجتماعی زمانه را در سازندگی شخصیت نویسندگان

کلیله و دمنه یکی از کتاب‌های ارزشمند نثر فارسی است که به جرأت می‌توان آن را از بهترین متون برای شناخت جامعه قرن ششم ایران از لحاظ اخلاقی، اجتماعی و سیاسی به شمار آورد. این کتاب از ثمرات فرهنگ هند باستان بوده که از دو اثر مهم «پنجه تتره» و «مه‌بهاراتا» نشأت گرفته است. طبق روایات مشهور کلیله و دمنه در زمان سلطنت انوشیروان از هندوستان به ایران راه یافت و از زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه گردید. پس از آن در دوره اسلامی، توسط ابن مقفع - مترجم بزرگ ایرانی - به عربی ترجمه شد و رودکی، استاد سخنوران و پدر شعر فارسی، آن را به نظم درآورد. در قرن ششم، ابوالمعالی نصرالله منشی - دبیر بهرام - شاه غزنوی - کلیله ابن مقفع را با نثری فصیح و زیبا به صورت آزاد به فارسی برگرداند و با بیان مواعظ و پند و حکمت و ارزیابی اخلاقی حکایات، اثری نو پدید آورد که اگرچه ترجمه کلیله و دمنه است اما بیشتر مطالب آن افزوده‌های خود نصرالله منشی است. در پایان سده نهم نیز، شیخ احمد سهیلی با عنوان «انوار سهیلی» این اثر را با مقداری تغییر به زبان فارسی دری ترجمه کرد. شالوده کتاب کلیله و دمنه، مبتنی بر حکایت‌ها و تمثیل‌هایی است که با ساختار داستان در داستان یا «پیزودیک» - شیوه کهن قصه‌گویی هند و ایرانی - ارائه شده و بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی و اخلاقی از زبان شخصیت‌های گوناگون انسانی و حیوانی بیان می‌شود. با نگاهی عمیق به حکایت‌های کتاب می‌توان دریافت که تعالیم موجود در آن حول مسائل سیاسی و حکومتی، اخلاقی و اجتماعی، عقلانیت و خردورزی، جبر و اختیار، پرهیز از حرص و آز، دوری از تمایلات نفسانی، نکوهش روزگار و غیره

نارضایتی‌های اجتماعی اقشار عظیمی از جامعه بوده است که تحت عنوان رعایا مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

مسئله‌چین اجتماعی ناسالمی بستر مرگ بسیاری از ارزش‌ها شده و جامعه دچار انحطاط فکری و اخلاقی می‌گردد، به گونه‌ای که تأثیر آن را می‌توان به وضوح در آثار آن دوره مشاهده کرد. چنانچه پاره‌ای از داستان‌های کلیده و دمنه، حکایت از نابسامانی اوضاع اجتماعی جامعه نویسنده داشته و بیانگر درهم شکسته شدن معیار ارزش‌ها در آن روزگار می‌باشد. در واقع می‌توان گفت، کلیده و دمنه نصرالله منشی تصویری از جامعه نویسنده است که حاصل تجربه‌ها و اندیشه‌های خویش را به رشته نگارش کشیده، و نمودی از اوضاع اجتماعی مردم عصر خود را در قالب حکایت‌ها و تمثیل‌های زیبا به خواننده نشان می‌دهد.

سیمای جبر و اختیار در قرآن

آنچه از آیات شریفه قرآن استنباط می‌شود، نگاهی دو رویه به مسئله جبر و اختیار است؛ به این معنی که برخی از آیات قرآن صریحاً به جبر و برخی دیگر به اختیار دلالت دارد. از میان آیاتی که دال بر جبر انسان و محکوم بودن وی به قضای الهی است، می‌توان به آیه ۵۱ سوره توبه اشاره کرد: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ «بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا لازم و مقرر کرده، نخواهد رسید، او سرپرست و یار ماست و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند» (توبه / ۵۱). و در جای دیگر می‌فرماید: «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (ابراهیم/۴)؛ «خدا هر که را بخواهد گمراه، و هر که را بخواهد هدایت می‌کند». اما پاره‌ای دیگر از آیات، اشاره به مختار بودن انسان در

یک جامعه نمی‌توان انکار کرد، از این‌رو با بررسی آثار آنان می‌توان اطلاعات و حقایق ناگفته بسیاری را در مورد وضعیت اجتماعی مردم آن دوره به قلم آورد و حقیقت را آشکار کرد. درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره نصرالله منشی باید گفت، که دوره غزنویان در قرن پنجم و ششم را می‌توان دوره قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست؛ دوره‌ای که تاراج و ایداء و هتک نوامیس و قتل رجال امری عادی است. از دیدگاه سلاطین غزنوی حکومت و سلطنت حق الهی آنان بود. به همین دلیل در مقابل مردم که آنها را رعایای خود می‌پنداشتند، پاسخگو نبودند. در چنین جامعه‌ای سلطان به عنوان قدرت بی‌چون و چرا و فرمانروای مطلق حکومت می‌کرد و ظلّ الله فی الارض به شمار می‌رفت. از سوی دیگر، وابستگی شاهان غزنوی به دستگاه خلافت عباسی در بغداد سبب مشروعیت بخشی نظام سیاسی آنان شده بود و حمایت خلفا، زمینه قدرت‌طلبی و سلطه و استثمار مردم را برای آنها بیشتر فراهم می‌کرد. رفتار ناسنجیده شاهان غزنوی، و تعصبات خشک آنان نسبت به مذهب اهل سنت و پیروی از خلفای عباسی در آزار و ایداء و قتل شیعیان تأثیر بسزایی در سرنوشت مردم داشت، و کمتر شهری بود که از کشمکش‌های مذهبی خالی باشد؛ چرا که آنان به دلیل سنی‌گری شدید و متعصبانه خود، نه تنها بر ضد شیعه و معتزله و اسماعیلیه سخت می‌گرفتند، بلکه در دایره تسنن نیز از فرقه‌ای در برابر فرقه دیگر حمایت می‌کردند، و بدین ترتیب به جنگ‌های مذهبی بیشتر دامن می‌زدند. «از این‌رو در چنین اوضاع اجتماعی و سیاسی است، که ما شاهد پیدایش جنبش‌های عیاران و اهل فتوت و نیز نهضت اسماعیلیه یا به تعبیر حاکمان و سلاطین غزنوی، قرامطه، هستیم؛ منشأ این جنبش‌ها،

عمل و سرنوشت وی می‌کنند. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...» (کهف/۲۹)؛ «و بگو: حق از پروردگارتان رسیده است. پس هر که بخواهد، بگردد و هر که بخواهد، انکار کند». برخی از مفسران قرآن ذیل آیه فوق-سوره کهف آیه ۲۹- بیان نموده‌اند که: «با توجه به مجموع آیات قرآن کریم اصل معروف "الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" که شیعه به آن معتقد است اثبات می‌شود، نه تفویض و واگذاری کامل و نه جبر و سلب اختیار؛ بلکه حقیقتی دقیق و ظریف میان این دو، نوعی آزادی که وابسته به مشیت الهی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴: ۳۸۵). بنابراین دین مبین اسلام، دینی معتدل و میانه‌رو می‌باشد و در زمینه قضا و قدر نیز، قول میانه و حد وسط را پذیرفته است. همان‌طور که امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ». (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۹۸/۱)

انسان در برابر قضا و قدر، تغییرناپذیری سرنوشت انسان‌ها و ذاتی بودن سعادت و شقاوت مردم که همگی ریشه در آرای اشاعره دارند، مضمون حکایت‌های این کتاب را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند. در حقیقت می‌توان گفت این حکایت‌ها آینه تمام‌نمای جامعه نصرالله منشی است؛ جامعه‌ای که به خاطر تسلط افکار و آرای جبرگرایان بسیاری از آفات سیاسی و اجتماعی را متحمل شده و در تاریکی جبر مطلق محو می‌گردد.

۱. جبر در کلیله و دمنه

در تعریف جبرگرایی آمده است: «جبرگرایی یا دترمینیسم (Determinism) موضوعی فلسفی است که برطبق آن هر رویدادی از جمله شناخت، رفتار، تصمیمات و کنش‌های آدمی به صورت علی توسط یک زنجیره پیوسته‌ای از رخدادها پیشین تعیین شده است». (جعفری تیریزی، ۱۳۴۷: ۱۲)

لابه‌لای انبوه حکایت‌هایی که پدیدارکننده دیدگاه جبری نصرالله منشی- مترجم کلیله و دمنه از عربی به فارسی- است، می‌توان به باب «شیر و گاو» اشاره کرد. در این داستان ملاحظه می‌شود که دمنه ضمن شکایت از ظلم سلطان، علت ناامیدی خویش را تقدیر دانسته و می‌گوید: «آنچه در سابق تقدیر رفته است، جَفَّ الْقَلَمُ بما هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ خشک شد قلم بدانچه پدید آمده و یا پدید خواهد آمد تا روز قیامت». و کیست که با قضای آسمانی مقاومت یابد پیوست؟». (منشی، ۱۳۸۵: ۱۰۰) بر پایه عبارت مذکور، نویسنده کتاب حدیث "جَفَّ الْقَلَمُ" را مصداق جبر دانسته و به ناتوانی کامل بشر در برابر قضا و قدر اشاره می‌کند. وی معتقد است که سرنوشت انسان از همان روز ازل با قلم تقدیر نگاشته شده، و آدمی باید در پیشگاه خداوند سر تسلیم فرود آورد.

جبر و اختیار در کلیله و دمنه

تأمل در حکایت‌های کلیله و دمنه ما را به این نکته رهنمون می‌سازد، که اگرچه اغلب حکایات این کتاب متأثر از دیدگاه‌ها و باورهای جبرگرایانه مذهب هندو است اما باید گفت که بسیاری از مضامین و درونمایه‌های داستان‌های کتاب نیز، از افکار و عقاید نصرالله منشی تفکیک‌ناپذیر است. چنانچه در پاره‌ای از حکایت‌ها ملاحظه می‌شود که وی با اشاره دائمی به برخی از آیات و روایات، بسیار ظریف و با رنگ-مایه‌های گوناگون به مفهوم جبر می‌پردازد، و آرا و عقاید اشاعره را در خلال داستان‌ها بیان می‌کند تا بدانجا که اندیشه‌های جبرگرایانه وی بر بیشتر حکایت‌ها سایه افکنده و اعتقاداتی نظیر مؤثر بودن عامل بخت و اقبال در امور زندگی، محکوم بودن

در مثنوی مولانا نیز این حدیث، مورد توجه و تفسیر قرار گرفته است. مولانا ضمن تفسیری بسیار متفاوت - که نشأت گرفته از نگاه عارفانه اوست - بر آن است که حدیث مذکور ناظر بر احکام کلی عالم است:

«معنی جَفَّ الْقَلَمُ کی آن بُود

که جفاها با وفا یکسان بُود؟

بل جفا را هم جفا جَفَّ الْقَلَمُ

وآن وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمُ»

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۱۵۲-۳۱۵۱)

کریم زمانی در این خصوص معتقد است که «خشکی سر قلم در حدیث فوق، کنایه از حتمیت امور مقدره است. بدین معنی که قضا و قدر، عاملی در عرض دیگر عوامل نیست، بلکه منشأ همه عوامل و حوادث جهان است؛ بدیهی است هر عاملی که منشأ اثری شود، یا هر پدیده‌ای که به وجود آید، خود از مظاهر قضا و قدر است؛ زیرا قضا و قدر، ظهور هر پدیده‌ای را فقط از طریق یک رشته علل و اسباب می‌شمرد. خواه آن علل برای بشر شناخته شده باشد یا نباشد. در غیر این صورت، نظام جهان دچار هرج و مرج می‌گردد، و این البته با حکیم بودن خداوند در تناقض است. بنابراین هر فعلی که آدمی انجام دهد یا هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد، خارج از دایره قضا و قدر نیست. و اما در دایره قضا و قدر عمل کردن نیز، منافای اختیار آدمی نیست؛ زیرا هر کس در حیطة قضا و قدر قدرت انتخاب دارد». (زمانی، ۱۳۸۸: ۳۸۰)

نصراالله منشی در جای‌جای کتاب کلیله و دمنه، به این نکته اشاره می‌کند که آدمی در چنبر جبر است و خیر و شر وی به تقدیر بستگی دارد. چنانچه در باب «شیر و گاو» از زبان شنزبه، دلیل گرفتاریش را تقدیر ازلی معرفی کرده، و می‌گوید: «اگر

بدسگالان این قصد بکرده‌اند و قضا آن را موافقت خواهد نمود دشوارتر، که تقدیر آسمانی شیر شرز را اسیر صندوق گرداند و مار گرز را سخره سلّه، و خردمند دوربین را مدهوش حیران، و احمق غافل را زیرک متقیظ؛ و بحقیقت مرا اجل اینجا آورد و اِلّا من چه مانم به صحبت شیر؟؛ که تقدیر ازلی و غلبه حرص و امید، مرا در این ورطه افگند». (منشی، ۱۳۸۵: ۱۰۵-۱۰۴) از سوی دیگر، در باب «بازجست کار دمنه» بیان می‌کند که همه تدبیرها سخره تقدیر است، و هر چه خردمند بیشتر پرهیز کند و در سیانت نفس خویش مبالغت ورزد، به دام بلا نزدیک‌تر می‌گردد؛ زیرا که قضا و قدر الهی مافوق اختیار انسان بوده و رد کردن آن محال است. در باب «دوستی کبوتر» نیز، ملاحظه می‌شود که مطوّقه - رئیس کبوتران - رنج و گرفتاری خود و دوستانش را در دام صیاد، به تقدیر نسبت داده و می‌گوید: «انواع خیر و شرّ به تقدیر باز بسته است؛ و هر چه در حکم ازلی رفتست، هرآینه بر اختلاف ایام دیدنی باشد، از آن تجنّب و تحرّز صورت نیندد. و مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید، و دانه را بر من و یاران من جلوه کرد و در چشم و دل همه بیاراست، تا غبار آن نور بصر را بپوشانید و پیش عقل‌ها حجاب تاریک بداشت، و جمله در دست محنت و چنگال بلا افتادیم» (همان: ۱۶۱-۱۶۰).

مولانا نیز، در زمینه غلبه قضا و قدر بر قوه تفکر و تدبیر انسان می‌گوید:

«این هم از تأثیر حکم است و قدر

چاه می‌بینی، و نتوانی حذر

نیست خود از مرغ پران این عجب

که نبیند دام و افتد در عَطَب

این عجب که دام بیند، هم و تَد

گر نخواهد، و ر بخواهد می‌فتد

حق تعالی بود» (رساله جبر و اختیار، ص ۹ و ۱۰ به نقل از لغت‌نامه دهخدا).

در زمینه عقاید اشاعره باید گفت، که آنان معتقدند انسان در همه اعمال مجبور و مقهور بوده و همه افعال مخلوق خداوند است، و انتساب آنها به انسان از راه مجاز می‌باشد. در اصطلاح اشاعره، «تقارن میان وجود فعل و اراده انسان «کسب» نامیده می‌شود؛ و می‌گویند: فعل «مخلوق» خداوند و «مکسوب» انسان است و همین «کسب»، مصحح پادشاه و کیفر می‌باشد». (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۳۱۷)

بنابراین در مسلک جبر، انسان فاقد اختیار و آزادی است. و افراد ظالم و ستمگر به بهانه سرنوشت و قضا و قدر، از اعمال جابرانه خویش رفع مسئولیت می‌کنند، و به همین دلیل ستمدیدگان نیز پذیرای ظلم شده و مبارزه با ستمگری را بیهوده می‌دانند؛ زیرا پنجه با قضای الهی افکندن، ضد اخلاق و منافی با مقام رضا و تسلیم است.

از سوی دیگر، نویسنده کتاب در خلال حکایت‌های مختلف به ذکر یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی انسان می‌پردازد. رویدادی جبری و انکارناپذیر که امکان گریز و خلاصی از آن وجود ندارد؛ و آن پدیده مرگ است. در واقع نویسنده کتاب بیان می‌کند که انسان همچون مسافری پر-شتاب، چند روزی را در منزلگاه موقت دنیا به سر برده و سرانجام - خواه نا خواه - از این سرای عاریتی کوچ می‌کند و رحل اقامت در سرای آخرت می‌افکند. چنانچه در حکایت «دو بط و لاک‌پشت» از این پدیده جبری این‌گونه یاد می‌کند: «چون طبع اجل، صفرا تیز کند و دیوانه‌وار روی به کسی آورد، از زنجیر گسستن فایده نیاید و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد. إِنَّ الْمَنَايَا لَا تَطِيشُ سِهَامَهَا؛ به درستی که

چشم، باز و گوش باز و دام، پیش

سوی دامی می‌پرد با پر خویش»

(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر ۳، ۱۶۴۹-۱۶۴۶)

همچنین در خلال همین باب مشاهده می‌شود که آهو نیز با وجود خرد و کیاست، در دام صیاد گرفتار شده و خطاب به موش که از وی می‌پرسد، با چندان خرد و کیاست و ذکاوت و فطنت چگونه در این ورطه افتادی. بیان می‌کند، که در مقابله با تقدیر آسمانی که قابل پیش‌بینی نبوده و با هیچ ترفندی نمی‌توان آن را دفع کرد، زیرکی هیچ سودی به حال آدمی ندارد. از سوی دیگر، نویسنده کتاب با طرح مباحثاتی گرم و هنرمندانه که میان ملک و فزیه ترتیب می‌دهد، به بیان دیدگاه‌های مختلف جبریان و اهل اختیار می‌پردازد. چنانچه به نقل از ملک می‌گوید: «هیچ کس بر نفع و ضرر در حق کسی، بی-خواست باری -عز اسمه- قادر نتواند بود. و اندک و بسیار خرد و بزرگ آن به تقدیری سابق و حکمی مُبرم بازبسته است؛ چنان‌که دست مخلوق از ایجاد و إحیا قاصر است، إهلاک و إفتنا از جهت وی هم متعذر باشد». (منشی، ۱۳۸۵: ۲۹۶)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مطالب فوق بیانگر دیدگاه اشاعره در باب قضا و قدر بوده، و اینکه آدمی در انجام امور از خود اراده و اختیاری ندارد. و اگرچه عقل و خرد انسان راهنمایی شایسته و نیکوست ولی نیروی قضا و قدر فراتر و برتر از آن است. و «اگر خدای - تعالی - تقدیر کرده باشد، که چیزی به مردم رسد و او هیچ نکند در تحصیل آن، لامحاله به او رسد. و اگر تقدیر کرده باشد، که آن چیز به او نرسد و او بسیار جهد کند در تحصیل آن، محال بود که به او رسد. پس جهد و سعی مرد را هیچ تأثیری نبود، و جمله به خواست و ارادت

مرگ‌ها را تیرها از هدف منحرف نگردد و هرگز خطا نرود.

از مرگ حذر کردن دو وقت روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست»

(منشی، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱)

در باب «بازجست کار دمنه» نیز، به نقل از دمنه خطاب به سلطان می‌گوید: «مرگ اگر چه خواب نامرغوب است و آسایش نامحبوب، هرآینه بخواهد بود؛ و بسیار پای‌آوران از دست او سرگردان شدند و گریختن ممکن نیست». (همان: ۱۳۹-۱۳۸) درباب «تیرانداز و ماده شیر» نیز آمده است: «هرگاه مدت عمر سپری شد و هنگام اجل فرا رسید، لحظتی مهلت صورت نبندد، فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ که چون بیاید زمان زد ایشان، نه واپس توانند ایستاد یک زمان و نه پیش توانند شد». (همان: ۳۳۶)

همچنین یکی دیگر از مواردی که نویسنده کتاب آن را پدیده‌ای جبری و تغییرناپذیر دانسته است، گوهر ذات و سرشت انسان است. وی معتقد است که قضا و قدر بر فطرت و سرشت انسان چیره بوده و به صورت غریزی در درونشان نمایان می‌شود و آنها را به سوی تقدیری که برایشان رقم خورده است، می‌کشاند؛ و از آنجایی که افراد بدطینت ذاتاً در سرشت خود فاسد هستند، پس بر فساد ناگزیر بوده و هرگز اصلاح نمی‌گردند. در حقیقت نویسنده کتاب با نوعی بدبینی افراطی بیان می‌کند، که پلیدی باطن و خبث طینت افراد در هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند. چنانچه در باب «شیر و گاو» اظهار می‌دارد که: «از کژمزاج هرگز راستی نیاید و بدسیرت مذموم طریقت را به تکلیف و تکلف بر اخلاق مرضی و راه راست آشنا نتوان کرد. وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالْأَدَى فِيهِ يَرْشَحُ؛ کز کوزه همان برون تراود که دروست. چنان که

نیش کژدم اگر چه بسیار دُم‌بسته دارند و در اصلاح آن مبالغت نمایند، چون بگشایند به قرار اصل باز رود و به هیچ تأویل علاج نپذیرد». (همان: ۹۴) از سوی دیگر در باب «بوف و زاغ»، مشاور بومان خطاب به زاغ جاسوس می‌گوید: «اگر شخص پلید و جثه خبیث ترا بارها بسوزند و دریاها بران برانند، گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگردد، و خبث ضمیر و کژی عقیدت تو، نه به آب پاک شود و نه به آتش بسوزد، و با جوهر تو می‌گردد، هرگونه که باشی و در هر صورت که آیی».

(همان: ۲۲۴)

به اعتقاد نگارندگان، مطالب فوق نشان‌دهنده دیدگاه و باور جبری نویسنده است. وی بدون توجه به اختلاف سرشت انسان‌ها، به بیان یک حکم کلی پرداخته و ذات بشر را حاکم بر زندگی وی قلمداد کرده است. و تا آنجا پیش رفته، که اعتقاد دارد تربیت و تزکیه هیچ نقشی در کمال و بالندگی انسان ندارد. چنانچه اجمال این اندیشه را می‌توان در ابیات ذیل مشاهده کرد:

«درختی که تلخ است او را سرشت
گرش درنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خُلدش به هنگام آب
به بیخ انگسین ریزی و شیر ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد»

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۱۵)

۲. اختیار در کلیله و دمنه

یکی از کهن‌ترین بحث‌های تاریخ اندیشه بشری، سخن از تدبیر و تقدیر بوده است. این نکته نیز به گونه جهان‌بینی و نگاه به جهان و انسان برمی‌گردد. اگر همه چیز زندگانی آدمی، از پیش مقدر و معین

نگردد، و بر خردمند واجب است که به قضا‌های آسمانی ایمان آرد و جانب حزم را هم مهمل نگذارد». (همان: ۴۲-۴۱)

در اینجا مناسب است که به نظر پدر علم سیاست نوین - ماکیاولی - در باب تقدیر و تدبیر نیز اشاره کرد؛ زیرا چنین نظری کمابیش در داستان‌های کلیله و دمنه مشاهده می‌شود. وی هرچند بر تعیین-کنندگی تقدیر اشاره دارد، ولی تدبیر آدمی را نیز در این میان کارساز می‌داند. به باور وی، تقدیر در آنجا مانند سیل ویرانگر است که آدمی با تدبیر خویش از پیش سد و بارویی در مقابل آن نبسته باشد. بنابراین می‌توان گفت، که قدرت و قضای الهی هیچ منافاتی با تلاش و کوشش انسان ندارد و اعتقاد به قضا و قدر الهی نمی‌تواند دست‌آویزی برای رها کردن سعی و تلاش باشد؛ بلکه همین تسلیم و رضا که از پذیرفتن جبر ناشی می‌شود، سبب‌ساز تلاش و کوشش انسان گشته و وی را به لطف و رحمت الهی امیدوار می‌سازد.

«جهد، حق است و دوا، حق است

منکر اندر جحد جهدش، جهد کرد»

(مولوی، ۱۳۷۸، دفتر ۱، ۹۹۱)

اعتقادات عامه در کلیله و دمنه

فرهنگ عامه یا فولکلور در متن زندگی اقوام و ملت‌ها جریان دارد و به شکل‌های گوناگون خود را نمایان می‌سازد. بسیاری از معتقدات بشر از روزگاران گذشته شکل گرفته و باعث شده است جنبه‌های مهمی از زندگی انسان‌ها، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، با عقاید، باورها و آدابی پیوند یابد که مجموعه آنها فرهنگ عامه یا فولکلور را می‌سازد. رواج فرهنگ عامه در میان ملت‌هایی که از پیشینه تاریخی طولانی‌تری برخوردارند، به مراتب

است، جایی برای اراده، اختیار و انتخابگری وی باقی نخواهد ماند؛ ولی اگر این‌گونه نباشد، سخن گفتن از انتخابگری و در نتیجه مسئولیت آدمی در برابر گفتار و کردار وی، حجیت خواهد یافت. در داستان‌های کلیله و دمنه نیز، بارها سخن از تدبیر آدمی به میان آمده است. گویاترین این داستان‌ها، دربارهٔ تدبیر و اختیار انسان، داستان «پادشاه و فنزه» می‌باشد. چنانچه در این داستان ملاحظه می‌شود فنزه در برابر سخنان ملک با استناد به آیاتی از قرآن کریم بیان می‌کند، که اگرچه انسان قادر به دفع قضای الهی نیست اما نباید جانب توکل و احتیاط را فراموش کرد. و می‌گوید: «عجز آفریدگان از دفع قضای آفریدگار - عزّ اسمّه - ظاهر است و مقرر است که انواع خیر و شرّ و ابواب نفع و ضرر بر حسب ارادت و قضیت مشیت خداوند - جلّ جلاله - نافذ می‌گردد، و به جهد و کوشش خلاق در آن تقدیم و تأخیر و ممانعت و تعجیل صورت نیندند، «لا مردّ لِقضاء الله و لا مُعَبَّب لِحُكْمِهِ يُفَعَّلُ اللهُ ما يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُريدُ؛ بازگردانیدنی نیست قضای الهی را، عقب اندازنده‌ای نیست فرمان او را، می‌کند خدا آنچه بخواهد و فرمان می‌دهد آنچه اراده کند». با این همه اجماع کلی و اتفاق جملی است، بر آنکه جانب حزم و احتیاط را مهمل نشاید گذاشت. . . ؛ اغفلها و توکل علی الله». (منشی، ۱۳۸۵: ۲۹۸-۲۹۷) همچنین نصرالله منشی در مقدمه کتاب، به نقل از بزرگمهر حکیم بیان می‌کند که: «آدمی باید در کارها ثابت‌قدم باشد و در مکاسب، جدّ و جهد لازم شمرد. و اگر چنان‌که بازگونگی روزگار است، کاهلی به درجتی رسد، یا غافل رتبتی یابد، بدان التفات ننماید. . . ؛ چه نیک‌بخت و دولت‌یار او تواند بود که تقیل بمقبلان و خردمندان واجب بیند، تا به هیچ وقت از مقام توکل دور نماند و از فضیلت مجاهدت بی‌بهره

تا این علامات را بیان کند. وی در پاسخ قاضی این-گونه بیان می‌کند: «هر گشاده ابرو، که چشم راست او از چپ خردتر باشد با اختلاج دائم، و بینی او به جانب راست میل دارد...؛ ذات ناپاک او مجمع فساد و مکر و منبع فجور و غدر باشد و این علامات در دمنه موجود است». (همان: ۱۴۹-۱۴۸)

آیا وجود چنین اعتقاداتی می‌تواند تأسی گرفته از آیه قرآنی «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» (الرحمن / ۴۱)؛ «گناهکاران به نشانه‌هایشان شناخته می‌شوند» باشد؟ برخی از مفسران قرآن، ذیل آیه فوق بیان نموده‌اند که: «واژه سیمما از ماده «سوم» در اصل به مفهوم بالا بردن ارزش و قیمت از اندازه درست و عادلانه آن آمده؛ اما پس از آن به علامت و نشانه‌ای که باعث شناخت انسان می‌گردد، به کار رفته است». (طبرسی، ۱۳۸۰: ۳۳۲) به باور گروهی دیگر نیز، «منظور از سیمما، نشانه‌ای است که از چهره مجرمین نمودار است و در روز رستاخیز گناه‌پیشگان با چهره‌هایی که آثار ستمکاری و گناه در آنها هویداست، شناخته می‌شوند». (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۴۶۴)

در ادامه داستان، دمنه پس از شنیدن این سخنان، ضمن تأیید اختیار انسان و رد نظریه جبرگرایان بیان می‌کند: «اگر این علامات که یاد کردی، معین عدل و دلیل صدق می‌تواند بود و بدان حق را از باطل جدا می‌توان کرد، پس جهانیان در همه معانی از حجت فارغ آمدند و بیش هیچ کس را نه بر نیکوکاری محمدمت واجب آید، و نه بر بدکرداری و عقوبت لازم؛ زیرا که هیچ مخلوق این معانی را از خود دفع نتواند کرد. پس بدین حکم جزای اهل خیر و پاداش اهل شر محو گشت». (منشی، ۱۳۸۵: ۱۴۸)

اگر چه نویسنده کتاب، اعتقاد به قضا و قدر را منافی با جهد و تلاش آدمی نمی‌داند اما بیان می‌کند که عامل بخت و اقبال نقش مؤثری در سعادت و

بیشتر و کامل‌تر از ملت‌هایی است که سابقه‌ای اندک دارند. در واقع بسیاری از باورداشت‌های پیشینیان خود را می‌توان ناشی از کج‌اندیشی‌ها و تصورات نادرست آنها از وقایع دانست. برخی از این باورها مربوط به قیافه افراد است. «چنانچه در اعتقادات عامه می‌توان از روی چهره ظاهری هر کس به ویژگی‌های زندگی و خصوصیات روحی وی پی برد؛ مثلاً افراد دارای پیشانی بلند را نشانه بر خورداری از بخت و سعادت بلند می‌دانند؛ و قد بیش از اندازه بلند را نشانه حماقت و کودنی قلمداد می‌کنند». (صرفی، ۱۳۸۴: ۱۹۴)

با تأمل در کتاب کلیله و دمنه می‌توان دریافت که نویسنده کتاب در خلال حکایت‌های مختلف به اعتقادات عامه در زمینه بخت و اقبال اشاره کرده و بیان می‌کند، که آثار سعادت و شقاوت افراد را می‌توان در چهره آنان مشاهده کرد. چنانچه در باب «پادشاه و فنزه» درباره آثار بخت و اقبال ملک‌زاده می‌گوید: «انوار رشد و نجابت در ناصیه او تابان بود و شعاع اقبال و سعادت بر صفحات حال وی درخشان» (منشی، ۱۳۸۵: ۲۸۳). همچنین در باب «بوزینه و باخه» آمده است که باخه در زمینه بخت و اقبال ملک جدید، اظهار می‌دارد که آثار سعادت در ناصیت وی ظاهر و مخایل اقبال و دولت در حرکات و سکنات وی هویداست. در باب «شیر و گاو» نیز، دمنه در مورد شنزیه خطاب به سلطان می‌گوید: «خبث عقیدت او در طلعت کژ و صورت نازیبایش مشاهدت افتد، که تفاوت میان ملاحظات دوستان و نظرت دشمنان ظاهر است». (همان: ۹۹) همچنین در باب «بازجست کار دمنه» نیز، یکی از حاضران در محاکمه دمنه، خطاب به قاضی می‌گوید، که علامات کزی سیرت دمنه در زشتی صورت او دیده می‌شود. و قاضی نیز، پس از شنیدن سخنان وی، از او می‌خواهد

شمارد؛ بلکه تلاش می‌کند با قبول سهمی از اختیار و اراده برای انسان، افعال مکتسب و اختیاری وی را توجیه کند. شاید بتوان این اندیشه منشی را در تلفیق جبر و اختیار، بازتابی از نظریه «کسب» اشاعره به شمار آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

تأثیر محیط و اوضاع سیاسی - اجتماعی زمانه را در سازندگی شخصیت نویسندگان یک جامعه نمی‌توان انکار کرد؛ از این‌رو با بررسی آثار آنان می‌توان اطلاعات و حقایق ناگفته بسیاری را در مورد وضعیت اجتماعی مردم آن دوره به دست آورد. با تحلیل و بررسی حکایت‌های کلیله و دمنه، می‌توان دریافت که نویسنده کتاب به‌گونه‌ای چشمگیر به مسئله جبر و اختیار پرداخته، و بسیاری از افکار و عقاید خویش را در خلال داستان‌ها گنجانده است. اگر چه در اغلب این حکایت‌ها، تفکرات جبرگرایانه نمود بیشتری دارد، ولی گاهی نویسنده به اختیار نیز توجه کرده است. عمده‌ترین باورهای جبرگرایانه نصراله منشی در مفاهیم کلی قضا و قدر، مرگ، سرشت آدمی و سعادت و شقاوت وی، بازتاب یافته است. وی در این مسئله تا جایی پیش می‌رود که متأثر از باورهای عامه، چهره ظاهری انسان را آینه بخت و اقبال مقدر و محتوم وی می‌شمارد. از دیگر سو، نویسنده، با ذکر مقولاتی چون توکل، ضرورت حزم و احتیاط و سعی و تلاش، به نوعی مسئله اختیار را نیز مطرح کرده است. البته اختیاری محدود و درپیچیده در جبر که معنی آن جز با اتکاء به جبر قابل فهم نخواهد بود. به عبارت دیگر می‌توان گفت اختیار مطرح شده در کلیله بیشتر گویای اختیار در اراده است نه فاعلیت؛ و به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که نصراله منشی در اندیشه خود متأثر از

شقاوت انسان دارد. چنانچه در باب «بوف و زاغ» اظهار می‌دارد که رسیدن به پادشاهی و اتفاقات نیک به کوشش و آرزوی آدمی نیست، و جز با پیشامدهای خوب و مساعدت سعادت به دست نمی‌آید. وی در همین باب می‌گوید، که اگر دو نفر با شرایط و امکانات یکسان در طلب کاری بایستند، آن کس پیروز است که سعادت ذات و قوت بخت او راجح باشد. همچنین نویسنده کتاب در اغلب حکایت‌ها اشاره به بهره‌مندی شاهان از بخت و اقبال ازلی و ذاتی می‌کند، و معتقد است که ملک را به عنایت ازلی و مساعدت روزگار می‌توان یافت. و اصل سعادت، قضای آسمانی است و تمامی اسباب و وسایل ضایع و باطل است. وی در باب «شاهزاده و یاران او» به تفصیل، به بحث مؤثر بودن بخت و اقبال در سرنوشت آدمی پرداخته و به نقل از ملک - زاده می‌گوید که کارهای این سرای فانی به مقادیر آن سرای باقی وابسته است و با کوشش و جهد آدمی تفاوت بیشتری حاصل نمی‌شود. همچنین در این باب به بحث رزق و روزی مقسوم پرداخته، و بیان می‌کند که تلاش و کوشش انسان برای کسب روزی بیشتر بی‌فایده بوده؛ «و آن اولی‌تر که خردمند در طلب آن خوض ننماید، و نفس خطیر و عمر عزیز را فدای مرداری بسیار خصم نگرداند...؛ چه به حرص مردم، در روزی زیادت و نقصان صورت نبندد.» (همان: ۴۱۰). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نویسنده کتاب در طی مباحثات و مناظراتی که میان شخصیت‌های داستان ترتیب می‌دهد، به ذکر آرا و عقاید مختلف پرداخته و با بیان استدلال‌ات منطقی دمنه، به انتقاد از عقاید جبرگرایان می‌پردازد و اظهار می‌دارد که آدمی به خاطر اعمال جبری و از پیش تعیین شده، مستحق عذاب و آتش دوزخ نمی‌گردد. در واقع نویسنده ضمن باور جبر آن را مطلق نمی‌-

زبان و ادب فارسی (گوهر گویا). سال چهارم. شماره دوم (پیاپی ۱۴). ص ۱-۲۱.
دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. چاپ دوم دوره جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دهقانیان، جواد (۱۳۹۰). «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه». مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره جدید، سال سوم، شماره اول، ص ۱۰۴-۹۱.
زمانی، کریم (۱۳۸۸). میناگر عشق. تهران: نی. چاپ هفتم.

سادات، محمدعلی (۱۳۶۸). اخلاق اسلامی. تهران: سمت. چاپ ششم.
شیخ الاسلامی، حسین (۱۳۷۸). ترجمه غررالحکم. قم: انصاریان. چاپ چهارم.
شیخ بوعمران (۱۳۸۲). مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: هرمس.
شیکهر، ایندو (۱۳۴۱). پنج‌تترا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
صرفی، محمدرضا (۱۳۸۴). «عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ». مجله فرهنگ. شماره ۵۵، ص ۱۶۵-۲۰۰.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات ایران. جلد اول و دوم. تهران: فردوس. چاپ هفتم.
طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۴). تفسیر المیزان. جلد چهارم. ترجمه فاطمه مشایخ. تهران: انتشارات اسلام. چاپ سوم.
_____ (۱۳۸۱). نه‌ایه الحکمه. جلد سوم. ترجمه علی شیرانی. قم: بوستان کتاب.
طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن (۱۳۸۰). تفسیر

مکتب اشعری در نظریه کسب است. در واقع دیدگاه کلامی وی مبتنی براندیشه‌های جبرگرایانه بوده، که در پاره‌ای موارد با رنگ‌مایه‌هایی از اختیار آمیخته شده است.

منابع

قرآن کریم (۱۳۷۵). ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی.
آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۳). غررالحکم و دررالکلم. شرح جمال‌الدین محمد خوانساری. تهران: دانشگاه تهران. چاپ چهارم.
پاینده، ابوالقاسم (۱۳۷۷). نهج‌الفصاحه. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه.
جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۳۴۷). جبر و اختیار. قم: دار التبلیغ اسلامی.
حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۹). خیر الأثر در ردّ جبر و قدر. تهران: قبله.
حکیمی، محمدرضا، حکیمی، محمد و حکیمی، علی (۱۳۶۰). الحیاء. ترجمه احمد آرام. جلد اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
حلبی، علی‌اکبر (۱۳۷۳). تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام. تهران: اساطیر.
_____ (۱۳۷۲). تاریخ تمدن اسلام. تهران: اساطیر.

_____ (۱۳۷۵). تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی. تهران: اساطیر. چاپ چهارم.
حمیدی، محمدمحسن (۱۳۸۶). «پیوند ادب و سیاست، فرهنگ سیاسی به روایت کلیله و دمنه». مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی. شماره ۲۳۷ و ۲۳۸، ص ۹۴-۱۲۱.
خاقانی، محمد (۱۳۸۹). «جبر و اختیار در جهان-بینی حافظ و معری». نشریه علمی-پژوهشی

- مجمع البیان. تحقیق و نگارش علی کرمی. جلد چهاردهم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۷). *غزنویان از پیدایش تا فروپاشی*. تهران: سمت. چاپ سوم.
- قرشی، سید علی‌اکبر (۱۳۷۵). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *اصول کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۹). *بحار الانوار*. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه. چاپ دوم.
- محقق، محمدجعفر (۱۳۴۹). *درباره کلیله و دمنه*. تهران: خوارزمی. چاپ دوم.
- محدث، سیدجلال‌الدین (۱۳۶۶). *فهرست موضوعی غررالحکم*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۰). *کلیات علوم اسلامی*. جلد دوم (کلام - عرفان - حکمت عملی). چاپ بیست و پنجم. تهران: صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۴). *تفسیر نمونه*. جلد ۷۵. چاپ پانزدهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۸۵). *کلیله و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی. تهران: امیرکبیر.
- چاپ بیست و نهم.
- _____ (۱۳۷۰). *کلیله و دمنه*. به اهتمام و تصحیح و حواشی عبدالعظیم قریب. تهران: بوستان. چاپ هفتم.
- مهربان، جواد (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی شعر فارسی*. مشهد: تابران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۶). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ سوم. تهران: ققنوس.
- مهدوی کنی، محمدرضا (۱۳۸۲). *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*. چاپ دوازدهم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۴۰). *تاریخ ادبیات ایران* (از قدیم‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر). چاپ سوم. تهران: فروغی.
- وحید، فریدون (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*. چاپ دوم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- یوسفی، صفر (۱۳۸۷). «سیاست اجتماعی در عصر نخست غزنوی». *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور*. سال سوم. شماره نهم. ص ۱۵۹ - ۱۷۶.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۶). *دیداری با اهل قلم*. چاپ هشتم. تهران: انتشارات علمی.